

رجعت از دیدگاه شیعه و فرقه ضالّه بهائیت

کس سامان دخت کبیری سامانی *

علی ملک‌زاده **

چکیده

این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی، به بررسی نظریات شیعه و بهائیت در خصوص «رجعت» پرداخته است. «رجعت» یکی از مباحث اعتقادی در فرهنگ شیعه است و برای اثبات آن شواهد عقلی و نقلی فراوانی ارائه داده است. بر اساس آیات و روایات، معنای دقیق و مراد از «رجعت» در فرهنگ شیعه، بازگشتن عده‌ای از خالصان و پاکان در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای یاری ایشان و همچنین بازگشت عده‌ای از ناپاکان و دشمنان برای انتقام گرفتن از آنان است.

اما فرقه ضالّه بهائیت رجعت به این معنا را نپذیرفته و برای تحمیل خود به عنوان دینی جدید بر اذهان، موافق رأی و نظر خود، به تفسیر آیات قرآن پرداخته و معتقد به رجعت صفاتی اولیا و انبیای پیشین در پیامبر نوظهور شده است.

کلیدواژه‌ها: شیعه، رجعت، بهائیت، تفسیر به رأی.

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد.

مقدمه

«رجعت» در لغت، به معنای «بازگشت» است.^(۱) اما در علم کلام - که مراد این مقاله نیز معنی کلامی آن است - «بازگشتن بعضی از مردگان پیش از قیامت به عالم دنیا و انتقام گرفتن آنها از ظالمین آمده است. این امر پس از ظهور حضرت مهدی (عج) واقع خواهد شد.»^(۲) بهائیت با انکار اصل «رجعت» و اعتقاد به «رجعت صفاتی»، سعی در متزلزل کردن اصل «انتظار» و پس از آن، انکار معاد جسمانی کرده است. با اثبات رجعت از منظر شیعه، به خوبی فهمیده می شود که پایه گذاران بهائیت بدون هرگونه دلیل عقلی و نقلی معتبر، به اثبات رجعت صفاتی پرداخته اند تا با ادعای پیامبر و دینی جدید، حقانیت خود را به پیروان خویش تفهیم کنند.

درباره پیشینه تحقیق، باید خاطر نشان کرد: گرچه درباره اثبات بطلان عقاید این فرقه، کتاب ها و مقالات متعددی نوشته شده، اما به مبانی فکری و عقاید بهائیت درباره موضوع رجعت، به طور گسترده و تخصصی پرداخته نشده، بلکه با ذکر یک مثال و توضیح مختصر، موضوع عنوان گردیده است.^(۳)

در این مقاله، سعی شده است با ذکر مثال های متعدد از کتاب های این فرقه، موضوع رجعت به طور کامل موشکافی شده و نظر این فرقه با استفاده آیات و روایات اسلامی ارزیابی و نقد شود.

در این پژوهش، با سؤالات متعددی روبه رو هستیم که مهم ترین آنها عبارت است از:

۱. آیا اساساً رجعت از لحاظ عقلی ممکن است؟
۲. آیا از نظر قرآن، رجعت امکان پذیر است؟
۳. زمان رجعت چه موقع است؟
۴. آیا در گذشته نیز رجعت صورت گرفته است؟
۵. آیا رجعت مورد قبول احادیث اسلامی است؟

۶. چه کسانی به این دنیا بازخواهند گشت؟

۷. هدف از رجعت چیست؟

۸. بهائیت درباره رجعت چه نظری دارد؟

لازم به ذکر است که رجعت از نظر عقلی کاملاً ممکن است؛ چراکه در گذشته نیز افراد و گروه هایی به این دنیا برگشته اند و البته اگر در قیامت زنده شدن همه افراد امکان پذیر است، رجعت گروهی از مردم این دنیا نیز امکان پذیر خواهند بود.

در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام برخی خوبان برای یاری و کمک به ایشان برای برپایی حکومت جهانی بازخواهند گشت و برخی تبه کاران نیز زنده خواهند شد تا از آنان انتقام گرفته شود. رجعت از منظر قرآن و احادیث اسلامی به اثبات رسیده است؛ چنان که در قرآن نیز مصادیقی وجود دارد که مردگانی توسط حضرت مسیح زنده شده اند و آیاتی وجود دارد که مستقیم یا به وسیله احادیث، به رجعت تفسیر شده است. در روایت اسلامی هم کسانی که معتقد به رجعت باشند مؤمن حقیقی و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام محسوب می شوند.

امکان رجعت در فرهنگ اسلام

زمان رجعت چه موقعی خواهد بود؟ آیت الله مکارم شیرازی در خصوص زمان رجعت می نویسد:

بعده از ظهور حضرت مهدی (عج) و در آستانه رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان بازمی گردند. گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند و گروه دوم کیفیهای شدیدی می بینند.^(۴)

آیا اساساً رجعت از نظر عقلی ممکن است؟ شاید این اولین سؤالی باشد که در برخورد با این موضوع

ج. آیاتی که مضمون آنها درباره وقوع «رجعت» در امت‌های گذشته است. این آیات نیز همواره با احادیثی که بر این امر دلالت دارد، «رجعت» را اثبات می‌کند؛ مانند آل عمران: ۴۹؛ بقره: ۵۶، ۷۳، ۲۴۳ و ۲۵۹.^(۸) اما توضیح مطلب:

اول. آیاتی که به روشنی مسئله رجعت از آنها فهمیده می‌شود؛ مانند «(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.» (نمل: ۸۳)

آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه می‌نویسند: از این آیه، چنین استفاده می‌شود که روزی فراخواهد رسید که از هر قوم و جمعیتی، خداوند گروهی را محشور می‌کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می‌سازد. بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسئله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند؛ چراکه اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد تعبیر به ﴿مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (از هر جمعیتی گروهی) صحیح نیست؛ زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند.^(۹)

همچنین روایاتی درباره این آیه وجود دارد که اثبات می‌کند این آیه مربوط به «رجعت» است: علی بن ابراهیم از پدرش از ابوعمیر از حمّاد از ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردم درباره ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (نمل: ۸۳) چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: این اتفاق در قیامت می‌افتد. فرمود: چنین نیست که آنها می‌گویند. این اتفاق در رجعت واقع می‌شود. آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می‌کند و بقیه را رها می‌سازد؟! آیه روز قیامت ﴿وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف: ۴۷) است.^(۱۰)

به نظر می‌رسد. در پاسخ به این پرسش، آیت‌الله مکارم شیرازی می‌نویسند:

این مسلم است که زنده کردن گروهی از مردگان در این دنیا از محالات نیست؛ همان‌گونه که زنده کردن همه انسان‌ها در قیامت کاملاً ممکن است.^(۵) آیت‌الله سبحانی نیز در این باره می‌نویسند:

در هر حال، بازگشت گروهی از صالحان و تبه‌کاران قبل از رستاخیز، امر شگفت‌آوری نیست؛ زیرا در امت‌های پیشین نیز گروهی پس از مرگ، بار دیگر زنده و پس از مدتی برای بار دوم درگذشته‌اند.^(۶)

شیخ مفید در کتاب الارشاد از قول سیدمرتضی در خصوص اثبات رجعت می‌نویسند: دلیل برای اثبات رجعت این است که هیچ عاقلی تردید ندارد که خداوند قدرت زنده گردانیدن مردمی را در پایان روزگار دارد و این معنا - فی نفسه - محال نیست. پس وقتی ثابت شد که رجعت عقلاً جایز و از حیث قدرت خداوند خارج نیست، راه اثبات آن به این است که می‌گوییم علمای شیعه اجماع دارند که این موضوع واقع می‌شود... و اجماع علمای شیعه حجت است؛ زیرا حاکی از وجود قول امام علیه السلام است.^(۷)

آیا از نظر قرآن رجعت امکان‌پذیر است؟ دلایل قرآنی زیادی وجود دارد که بحث رجعت از دیدگاه شیعه را استنباط می‌کند: آیاتی که درباره «رجعت» به آن استدلال شده است؛ به چند گروه تقسیم می‌شود: الف. آیاتی که در موضوع «رجعت» ظهور دارد؛ مانند نمل: ۸۳.

ب. آیاتی که ظاهرشان دلالتی بر «رجعت» ندارد، ولی با توجه به تفاسیر معصومان علیهم السلام با مسئله «رجعت» پیوند می‌خورند و شیعه که نظر ائمه اطهار علیهم السلام را درباره آیات قرآن سند می‌داند، این آیات را نیز دلیل و مدرکی بر اثبات رجعت می‌داند؛ مانند انبیاء: ۹۵.

سوم. آیاتی که بر وقوع رجعت در گذشته دلالت دارند؛ یعنی زنده شدن مردگان در امت‌های پیشین؛ مثلاً آیه ۴۹ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَسَوْلاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ كُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ و (او را به عنوان) فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، به آنها می‌گوید): من نشانه‌ای از سوی پروردگار شما برایتان آورده‌ام: من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد، و به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شماست اگر ایمان داشته باشید.

این آیه به چند نمونه از معجزات حضرت مسیح اشاره می‌کند:

۱. ساختن مرغی از گل و سپس واقعی شدن آن مرغ؛
۲. شفا دادن کور مادرزاد؛
۳. شفا دادن بیماری برص؛
۴. زنده کردن مردگان.

جای سؤال وجود دارد که چرا خداوند در این آیه، خلقت را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده است؟ مگر حضرت عیسی علیه السلام خالق است؟ علامه طباطبائی در پاسخ به این سؤال می‌نویسند: «کلمه خلقت به معنای به وجود آوردن از عدم نیست، بلکه به معنای جمع آوردن اجزای چیزی است که قرار است خلق شود و لذا، در جای دیگر فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون: ۱۴)؛ یعنی آفرین

احادیث زیادی این آیه را به رجعت تفسیر می‌کنند. علاوه بر آن، دلالت خود آیه نیز بر رجعت روشن است؛ زیرا قطعاً مربوط به قیامت نیست. پس از قیامت هم به اتفاق آیات قرآن، رجعتی نیست. پس باید قبل از آن باشد. آیه مربوط به قیامت این است: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾؛ و همه را محشور کردیم و یکی از آنها را هم فروگذار نکردیم. (۱۱)

دوم. آیاتی که ظاهرشان دلیلی بر رجعت نیست، ولی با توجه به تفسیر معصومان علیهم السلام مشخص می‌شود که به رجعت مربوط می‌شوند؛ مانند آیه ۹۵ سوره انبیاء: ﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛ و حرام است بر شهرها و آبادی‌هایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا بازگردند). آنها هرگز باز نخواهند گشت.

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن‌سنان، از ابی بصیر و محمد بن مسلم از امام صادق و امام باقر علیهم السلام روایت می‌کنند که ایشان فرمودند: مردم هر روستایی را که خداوند عذاب کند در زمان رجعت باز نمی‌گردند و این آیه از بزرگ‌ترین نشانه‌های اثبات رجعت است؛ چراکه هیچ مسلمانی منکر این نیست که همگی مردم در روز قیامت باز می‌گردند، چه هلاک شده باشند یا نشده باشند و عبارت ﴿لَا يَرْجِعُونَ﴾ نیز مربوط به زمان رجعت است؛ یعنی آنها در قیامت باز می‌گردند تا وارد آتش جهنم شوند. (۱۲)

علامه مجلسی نیز این آیه را بزرگ‌ترین دلیل بر رجعت می‌داند و می‌فرماید: هیچ‌کس از مسلمانان منکر این نیست که تمام مردم، اعم از آنها که با عذاب خدا نابود شده‌اند یا آنان که وفات یافته‌اند، همه در قیامت برانگیخته می‌شوند و اینکه در این آیه خدا می‌فرماید: ﴿لَا يَرْجِعُونَ﴾ مقصود این است که در رجعت بر نمی‌گردند، ولی در قیامت باز می‌گردند تا به دوزخ درافتند. (۱۳)

بر الله که بهترین خالقان است.» (۱۴)

درباره معنای کلمه «اکمه»، علامه طباطبائی می نویسد: «اکمه به معنای کسی است که از شکم مادر بدون چشم متولد شده باشد. گاهی هم به کسی اطلاق می شود که چشم داشته و سپس نابینا شده است. معنای کلمه «برص» هم «پسی» است که یک بیماری پوستی است. و از اینکه فرمود: ﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَى﴾ به طور صریح و یا به طور اشاره فهمیده می شود که عیسی علیه السلام یک بار و دوبار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است. و همچنین سیاق جمله ﴿يَا ذُنَّ اللَّهُ﴾ می فهماند که صدور این آیات معجزه آسا از عیسی علیه السلام مستند به خدای تعالی و اذن اوست و لذا، آن جناب مستقل در مقدمات آن نبوده...» (۱۵)

آیا در گذشته هم رجعت صورت گرفته است؟ همچنان که گذشت، آیاتی در قرآن وجود دارد که از آنها رجعت در گذشته استنباط می شود؛ مانند آیه ۴۹ سوره «آل عمران»: ﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ تعداد زنده شدگان و نحوه زنده شدن افراد به دست حضرت عیسی علیه السلام بدین قرار است:

عیسی علیه السلام چهار نفر را زنده کرد: عاذر که دوست او بود و پس از مردنش، خواهرش برای عیسی علیه السلام پیغام فرستاد که برادرت عاذر از دنیا رفت. عیسی علیه السلام از محل دفن عاذر به مقدار پیمودن سه روز فاصله داشت. وقتی خبر مرگ عاذر به عیسی رسید همراه با یارانش نزد قبر او رفت و با دعای او عاذر زنده شد، مدتی زندگی کرد، صاحب فرزند هم شد.

فرد دیگری که به دست عیسی علیه السلام زنده شد پسر پیرزنی بود که او را بر روی سریری گذارده بودند و به سوی قبرستان می بردند، در راه عیسی علیه السلام جنازه او را دید و پس از دعای آن بزرگوار، آن پسر زنده شد و سالها

زندگی کرد.

مورد دیگر، دختر شخص مالیات بگیر بود که هنگام تولد دختر، از دنیا رفت. خبر آن به حضرت رسید و او را با دعا زنده کرد.

چهارمین نفری که با دعای این پیامبر بزرگ زنده شد، سام بن نوح بود. حضرت به سوی قیس او رفت و با خواندن اسم اعظم، او را زنده کرد. سام بن نوح گمان می کرد قیامت بر پا شده است. به همین دلیل، از ترس و هول قیامت، نیمی از موهای سرش سفید شد. هنگامی که زنده شد از عیسی علیه السلام سؤال کرد: آیا قیامت بر پا شده است؟ حضرت پاسخ داد: نه. آن گاه حضرت به او فرمود: بمیرا او گفت: به شرطی حاضرم دوباره بمیرم که از خدا بسخواهی مرا از سختی های مرگ نگه دارد. حضرت نیز دعایش کرد و او مرد. این واقعه زمانی که چهار هزار سال از مرگ او می گذشت اتفاق افتاد. (۱۶)

داستان قرآنی دیگری هم که می توان برای زنده شدن مردگان در این دنیا بدان اشاره کرد زنده شدن اصحاب کهف است که مدت ۳۰۹ سال در غار به خواب رفتند و سپس خداوند آنها را بیدار نمود و به دنیا بازگشتند: «ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم و سالها در خواب فرورفتند، سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند.» (کهف: ۱۱ و ۱۲)

زنده کردن مردگان توسط حضرت مسیح و زنده شدن اصحاب کهف پس از ۳۰۹ سال، نشانه هایی از رجعت به این دنیا است و مشخص می شود زنده شدن مردگان در این دنیا از محالات نیست. در این خصوص، شیخ صدوق در الاعتقادات می نویسد:

و اصحاب کهف در غار کوه سیصد سال به خواب مرگ ماندند به نه سال زیاده، باز حق تعالی آنها را زنده نمود

حضرت فرمودند: ای ابوبصیر، هرگاه قائم ما قیام کند خداوند گروهی از شیعیان ما را، که دسته شمشیرشان را بر روی دوش دارند، از قبرهایشان برانگیخته نموده، به سوی قائم می فرستد. (۲۰)

همچنین از سلمان از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که در زمان رجعت، ابلیس و لشکریان او و کافران حقیقی رجعت خواهند کرد تا قصاص شوند. (۲۱) هدف از رجعت چیست؟ همان گونه که از مباحث مزبور مشخص می شود، هدف از رجعت برپایی حکومت صالحان در جهان و انتقام گرفتن از دشمنان آنان است.

بهائیت و رجعت

نظر بهائیت درباره رجعت چیست؟ بهائیت به رجعت به صورتی که شیعه معتقد است، اعتقادی ندارد، بلکه رجعت را «رجعت صفاتی» می داند، نه رجعت ذاتی؛ بدین نحو که هر یک از انبیا و اولیای نوظهور واجد تمام کمالات و صفات انبیا و اولیای قبل است؛ مثلاً، حضرت محمد صلی الله علیه و آله واجد تمام کمالات و صفات پیامبران پیشین است.

عبدالبهاء ^(۲۲) در این باره می نویسد:

... اینجا نظر به ذات نیست، نظر به صفاتست؛ مثلاً پارسال گلی بود، امسال هم گل آمده است. من می گویم گل پارسال باز آمد، حال مقصدم نیست که نفس آن گل به شخصیت خویش بعینه آمده است. اما چون این گل به صفات آن گل پارسال است، یعنی به همان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است، لذا می گوید گل پارسال آمد و این گل آن گل است. (۲۳)

عبدالبهاء برای اثبات رجعت صفاتی، در ادامه، می نویسد:

... دانه ای سال گذشته کاشته شد، شاخه و برگ پیدا شد، شکوفه و ثمر هویدا گشت. نهایت باز دانه شد. این دانه ثانی چون کشته گردد و شجر روید باز آن ورق، آن

و به دنیا برگشتند که از هم احوال بپرسند و قصه ایشان معروف است. (کهف: ۲۵) و اگر کسی بگوید که حق تعالی فرمود: «خیال می کنی که اصحاب کهف بیدارند، و حال آنکه به خواب رفتگانند.» (کهف: ۱۷) جوابش گفته می شود که آنها مردگان بودند و به تحقیق که حق تعالی از زبان آنها فرموده: «ای وای بر ما، کسی برخیزاند ما را از خوابگاه ما؟ این است آنچه وعده داد خداوند رحمان. در صورتی که چنین گفتند معلوم است که مردگان بوده اند. و نظیر این فقرات بسیار است. پس به صحت پیوست که رجعت در امت های گذشته می بوده و جناب نبی - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند که وقوع می یابد در این امت مثل آنچه در امم سالفه می بوده. (۱۷)

آیا رجعت مورد قبول احادیث اسلامی واقع است؟ غیر از آیات قرآنی، که به نمونه هایی از آن اشاره شد، در احادیث اسلامی به اهمیت بحث «رجعت» پرداخته شده و کسی که رجعت را پذیرفته باشد مؤمن حقیقی و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود. دو حدیثی که در ذیل آورده شده، دلیلی محکمی بر این ادعاست:

فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کسی به یگانگی خدا اقرار کند و به رجعت و به دو متعه اقرار کند و به معراج و پرسش در قبر و به حوض و شفاعت و آفرینش بهشت و جهنم و به صراط و میزان و برانگیختن از قبر برای حساب ایمان آورد او مؤمن حقیقی است و از شیعیان ما اهل بیت محسوب می شود. (۱۸)

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی به رجعت ما ایمان ندارد و متعه (عقد موقت) را حلال ندارد از ما نیست. (۱۹)

چه کسانی به این دنیا برخوانند گشت؟ از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که

و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم آن حضرت بودند. دیگر آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود، صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک، چرا آن حضرت می فرماید: چون آمد به سوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک، چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک می گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده! حال چه می فرمائید؟ اگر می فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل خواهند بود، چنانچه از آیه مستفاد می شود، همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکور هم به رجعت عباد قبل واضح و لایح است. اگر انکارکنند برخلاف حکم کتاب، که حجت اکبر است، قائل شده اند. (۲۸)

ذیل این آیه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که به اختصار چنین است:

یهودیان در کتاب خودشان خوانده بودند که محمد رسول خداست و محل هجرت ایشان مابین دو کوه «عیر» و «احد» است. بنابراین، از سرزمین خودشان کوچ کردند تا آن محل را پیدا کنند. به کوهی رسیدند که «حداد» نام داشت و چون حداد شبیه «احد» است، آنها گمان بردند همان کوه «احد» است. عده ای در آنجا ماندند، ولی عده ای به جاهای مختلف دیگری، مثل «تیماء» و «فسلک» و «خیبر» رفتند و منزل گزیدند. یهودیانی که در «تیماء» بودند بعد از مدت ها هوس کردند به دیدن بقیه یهودیان بروند. در راه به سردی اعرابی از قبیله «قیس» برخوردند که آن مرد شتر کرایه می داد. آن مرد اعرابی پس از فهمیدن نیات یهودیان، که

شکوفه، آن شاخ و آن ثمر عود و رجعت نماید، آن شجر ظاهر شود. چون اول دانه، آخر هم دانه، گوئیم که دانه رجوع کرده. چون نظر به ماده شجر نمائیم این ماده دیگر است، و چون نظر به شکوفه و برگ و ثمر نمائیم همان رائحه و طعم و لطافت حاصل است. پس آن کمال شجری دوباره عود نمود. همچنین چون نظر به شخص کنیم شخص دیگر، و چون نظر به صفات و کمال نمائیم، همان صفات و کمال عود نموده... (۲۴)

حسینعلی بهاء (بهاء الله) (۲۵) در کتاب ایقان، برای اثبات رجعت صفاتی به آیه ۸۹ سوره «بقره» استناد می کند: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ و پیش از این، نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل)، شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد. (۲۶)

پیش از پرداختن به نظر حسینعلی بهاء درباره این آیه، باید خاطر نشان کرد که او قسمت اول آیه را نوشته است: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ﴾ یعنی: و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند. البته حسینعلی بهاء آیه را این گونه ترجمه کرده است: «بودند این گروه با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح می نمودند برای نصرت امرالله. پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران». (۲۷)

وی در تفسیر آیه مزبور می گوید:

از این آیه استناد می شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل، برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می نمودند،

محمد نیز رجعت صفاتی مردم زمان حضرت موسی و عیسی بودند. در صورتی که بنا بر شأن نزول این آیه و تفسیر آن از زبان امام صادق علیه السلام و با توجه به معنای آیه و همخوانی کامل آن با شأن نزول این آیه، مشخص می‌شود که این آیه هیچ ارتباطی با بحث رجعت ندارد و حسینعلی بهاء برای اثبات رجعت صفاتی، تفسیری کاملاً غیرمنطقی و غیرعقلانی و البته تفسیری کاملاً مبتنی بر رأی ارائه داده است.

حسینعلی بهاء استدلال می‌کند که چون همه انبیا تحت امر یک آمر (خدا) هستند و همه حرف‌هایشان یکی است، بنابراین اگر یکی از انبیا بگوید من رجوع کل انبیا هستم این حرف صادق است. همچنین اگر پیامبر جدیدالظهور بگوید من رجوع پیامبر قبلی هستم صادق است و این رجعت برای اولیای خدا هم - به غیر پیامبران - صدق می‌کند. البته ایشان ادعا می‌کند، این ادعا آن قدر روشن است که به دلیل و برهان احتیاجی نیست. حسینعلی بهاء می‌نویسد:

... جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائص مختلف ظاهر شدند و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمایید همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و به یک امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شמוש غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق، رجوع ظهور قبل، و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت و محقق شد و این رجوع اظهار آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. (۳۰)

البته حسینعلی بهاء معتقد است: کسانی که به پیامبر جدید ایمان می‌آورند در صورتی که قبلاً به اسباب و متعلقات دنیا وابسته بودند آنها نیز رجعت کرده‌اند؛ چراکه این افراد با ایمان آوردن به پیامبر جدید، به

دنبال جایی بین «عیر» و «احد» در نزدیکی مدینه بودند، آنها را به آنجا برد. یهودیان برای دیگر یهودیان نامه نوشتند که ما به نقطه‌ای که بین «عیر» و «احد» است، رسیدیم. ولی آنها به علت اینکه آنجا صاحب خانه و ملک و آب بودند، به آنجا نرفته و از ساکنان مدینه - یعنی ساکنان میان «عیر» و «احد» - خواستند وقتی پیامبر ظهور کرد آنها را خبر کنند.

یهودیان مدینه اموال بسیاری کسب کردند، ولی شخصی به اسم «تبع» وقتی از اموال آنان باخبر شد، به جنگ آنان رفت و آنان را محاصره کرد. تبع می‌خواست در مدینه بماند، ولی یهودیان با او مخالفت کردند؛ چراکه گفتند: اینجا محل هجرت پیامبر است، نه جای تو. تبع هم وقتی اوضاع را چنین دید، از آنها خواست که از خویشاوندانش کسانی را در آنجا بگذارد که وقتی پیامبر ظهور کرد آنها به کمک پیامبر بروند. تبع دو قبیله «اوس» و «خزرج» را که می‌شناخت، در مدینه منزل داد، ولی دو قبیله اوس و خزرج به چپاول ثروت یهودیان پرداختند و آنها را آزار و اذیت می‌کردند و یهودیان هم می‌گفتند: وقتی پیامبر ما محمد آمد، ما همگی شما را از دیار خود بیرون می‌کنیم. ولی وقتی حضرت محمد مبعوث شدند اوس و خزرج، که همان انصار شدند، به حضرت محمد ایمان آوردند ولی یهودیان به ایشان ایمان نیاوردند. (۲۹)

در نقد و بررسی نظر حسینعلی بهاء، باید گفت: از یک پیامبر قرن نوزدهم بعید است ترجمه‌ای غیررسا و غیرشویا برای معانی آیات بیان کند؛ چراکه پس از چندین بار مرور ترجمه آیه، خواننده متوجه ترجمه آیه نمی‌شود.

دیگر آنکه حسینعلی بهاء می‌گوید: از این آیه استفاده می‌شود که حضرت محمد رجعت صفاتی حضرت موسی و عیسی بودند و مردم زمان حضرت

حیات جدید مشرف شده‌اند.

... مثلاً، ملاحظه فرمایید: از جمله انبیاء، نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود، هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او - فی الحقیقه - به حیات جدید مشرف شد و در حق او صادق می‌آمد حیات بدیع و روح جدید؛ زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او، کمال علائق را به اموال و اسباب متعلقه به دنیا، از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته، به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته... و همین گروه... به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می‌نوشیدند بالمره تقلیب می‌شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان، بلکه از کل ماسوی می‌گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می‌نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پرکاهی نداشته، آیا حکم خلق جدید و رجوع بر اینها نمی‌شود؟... مع ذلک، چگونه می‌شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند، این‌گونه امورات، که مخالف عادت بشریه و منافی هوای جسمانیه است، از ایشان ظاهر شود؟^(۳۱)

در ادامه، وی این‌گونه می‌گوید:

مردمی که در ظهور جدید به پیامبر جدید ایمان می‌آورند حکمشان حکم مردمی است که در ظهور قبلی به پیامبر قبلی ایمان آورده‌اند؛ چراکه آنچه از مردم قبل ظاهر می‌شود از این مردم هم ظاهر و هویدا می‌شود؛ مانند دو گل که یکی در شرق و یکی در غرب روئیده‌اند که هر بر دو لفظ گل اطلاق می‌شود که البته منظور از گل، شاخه و برگ و شکل آن مدنظر نیست، بلکه منظور بو و عطر آن است.^(۳۲)

حسینعلی بهاء بر این اعتقاد است که اصحاب حضرت

رسول خدا ﷺ، پیش از همه به آن حضرت ایمان آوردند و جان خود را نثار کردند و البته همان رفتارها در رفتار اصحاب علی محمد باب (نقطه بیان)^(۳۳) بعینه واضح و روشن است. او در اصل، می‌خواهد نتیجه بگیرد که اصحاب علی محمد باب بعینه همان اصحاب حضرت رسول اکرم ﷺ هستند که رجعت صفاتی کرده‌اند!

قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتبهات نفسیه به نفحات قدسیه آن حضرت، پاک و مقدس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض، به شرف لقاء، که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند؛ چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می‌فرمودند، و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب «نقطه بیان» راجع شده؛ چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر رفرر امتناع بر افراشتند.^(۳۴)

حسینعلی بهاء موضوع را از بحث «رجعت» به بحث «خاتمیت» می‌کشاند تا اثبات کند ظهور آخرین پیامبر رجعت صفاتی پیامبران پیشین از اولین تا آخرین پیامبر است:

... همچنین از این بیان صادق می‌آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس؛ زیرا آنچه طلعت ختم بر آن قیام می‌نماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده و این مطلب با اینکه چقدر واضح است نزد شاریان صهبای علم و ایقان، مع ذلک، چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب، به ذکر خاتم‌النسبیین محتجب شده و از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند، با اینکه خود آن حضرت فرمود: «أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا» و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی؛ چنانچه ذکر شد. مع ذلک، تفکر

او معتقد است: پیامبری اول و آخر ندارد؛ چنان‌که اگر پیامبر اولی بگوید من آخری هستم صحیح است، اگر هم پیامبر جدیدالظهور بگوید: من آخری هستم صحیح است؛ چون همه پیامبران به یک امر قیام می‌کنند. بنابراین، هر کدام از انبیا که ادعا کند من اولی یا آخری هستم درست است.

... پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر می‌شود؛ زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اول لا اول به آن قیام نمود... (۳۸)

در خصوص تعبیر «اول لا اول» و «آخر لا آخر» که حسینعلی بهاء برای پیامبران و برای اثبات رجعت صفاتی به کار برده است - که البته خودش نیز اذعان می‌کند اولیت و آخریت بر ذات حق صادق می‌آید - باید گفت: این دو اصطلاح قرآنی و برگرفته از آیه ۳ سوره «حدید» و دو صفت از صفات خداوند متعال هستند؛ قرآن می‌فرماید: «اول و آخر و پیدا و پنهان اوست و او بر همه چیز داناست». بسیاری از مفسران تعبیر «هو الاول و الآخر» را به معنای «اول لا اول» و «آخر لا آخر» به عنوان دو صفت از صفات خداوند به کار رفته برده‌اند؛ همان تعبیری که حسینعلی بهاء برای پیامبران و برای اثبات رجعت صفاتی مطرح کرده است. «آن خدا اولی است بی ابتدا و آخری است بی انتها و غالب و قاهر است...» (۳۹)

عبدالله بن عباس گفت: «اول است بی ابتدا و آخر است بی انتها...» ضحاک گفت: «او آن خداست که اول اول‌ها از اوست و آخر آخرها بدوست...» ابوبکر و راق گفت: «هو الاول بالاولیه و الآخر بالابدیه...» حسین بن الفضل گفت: «اولی است بی ابتدا و آخری است بی انتها...» (۴۰)

نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آیند به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند: منم آدم آخر و همچنان که بدء انبیاء را، که آدم باشد، به خود نسبت دادند. همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود، و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم ختم النبیین صادق آید. (۳۵)

البته بحث «خاتمیت» از دیدگاه شیعه و بهائیت خود بحث مفصلی است که در مقاله جداگانه‌ای باید بدان پرداخت. حسینعلی بهاء اطلاق دو صفت از صفات خداوند متعال یعنی «اول» و «آخر» را بر پیامبران صادق دانسته، در ادامه می‌نویسد:

... و نمی‌دانم این قوم از اولیت و آخریت حق - جل ذکره - چه ادراک نموده‌اند؟ اگر مقصود از «اولیت» و «آخریت»، اولیت و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق می‌آید؟ بلکه در این رتبه، اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد. باری، همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت بر آن مربی غیب و شهود می‌آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید، و در حینی که اسم اولیت صادق است همان حین اسم آخریت صادق، و در حینی که بر سریر بدئیت جالس‌اند همان حین بر عرش ختمیت ساکن، و اگر بصر جدید یافت شود و مشاهده می‌نماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت، این ذوات مقدسه و ارواح مجردة و انفس الهیه هستند. (۳۶)

البته او به رجعت کلمات و حی هم معتقد است:

پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزّه کن تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه نمائی. (۳۷)

توصیف به «اول» و «آخر» بودن تعبیر لطیفی است از اولیت و ابدیت او؛ زیرا می‌دانیم او وجودی است بی‌انتها و واجب‌الوجود؛ یعنی هستی‌اش از درون ذات اوست، نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد؛ از اول بوده، تا ابد خواهد بود. او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که بعد از فناى جهان نیز خواهد بود. بنابراین، تعبیر به «اول» و «آخر» هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست. (۴۴)

علامه طباطبائی نیز در این باره می‌نویسد:

اولیت خدای تعالی و آخریتش، همچنین ظهور و بطونش زمانی و مکانی نیست و چنین نیست که در ظرف زمان، اول و آخر باشد، وگرنه باید خود خدا جلوتر از زمان نباشد و از زمانی و مکانی بودن منزّه باشد، و حال آنکه منزّه از آن است؛ چون خالق زمان و مکان و محیط تمامی موجودات است، بلکه منظور از اولیت و آخریت و همچنین زمان و مکان بودنش این است که محیط به تمام اشیاء است. (۴۵)

توصیف «اول لا اول» و «آخر لا آخر»، که حسینعلی بهاء برای مظاهر خداوند - یعنی پیامبران - به کار برده است، توصیفی مخصوص ذات خداوند است، نه مخصوص موجودی غیرخدا؛ چراکه - همان‌گونه که از مباحث مزبور مشخص شد - موجودی که «اول لا اول» و «آخر لا آخر» است فاقد زمان و مکان است، ولی پیامبران دارای زمان و مکان مشخص هستند، نه فاقد آن؛ چنان‌که هر یک از پیامبران در زمان خاصی به پیامبری برگزیده شده‌اند. البته باید خاطر نشان کرد آنچه از طریق وحی و در دوره‌های بعد به انسان رسیده قطعاً کامل‌تر و جامع‌تر بوده است. بنابراین، پیامبری که پس از پیامبر دیگری برگزیده شده، کامل‌تر و شریعتش هم کامل‌تر و جامع‌تر از پیامبر قبلی است، و این نکته نشان می‌دهد پیامبری اول و

هو الاول اوست پیش از جمیع موجودات و لهدذا، پدیدآورنده همه آن است. قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست، و الآخر و پس از فناى ممکنات؛ یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست. این دالست بر فناى جمیع اجسام و اعراض. (۴۱)

غیر از تفاسیر قرآنی درباره این دو صفت قرآنی خداوند متعال، در صحیفه سجاده‌یه نیز می‌خوانیم: «سپاس خداوندی را که اول است بدون آنکه پیش از او اولی بوده باشد و آخر است بی‌آنکه پس از او آخری باشد.» (۴۲)

این دو صفت در شعر شاعران نیز با استفاده از آیات قرآن، برای توصیف خداوند به کار رفته است؛ چنان‌که نظامی نیز اینچنین سروده است:

اول و آخر به وجود و حیات
هست کن و نیست کن کائنات
پیش وجود همه آیندگان
پیش بقای همه پایندگان...
اول تو اول بی‌ابتداست
آخر تو آخر بی‌انتهاست. (۴۳)

بنابراین، تعبیر «اول لا اول» و «آخر لا آخر» دو صفت از صفات خداوند متعال است؛ یعنی موجودی که اول است در عین حال اول ندارد، و آخر است در صورتی که آخر ندارد، و نسبت دادن صفات خداوند متعال به مخلوقات او چیزی جز ضلالت در پی ندارد و البته حسینعلی بهاء در ادامه بحث «رجعت»، برای اثبات رجعت صفاتی و اینکه پیامبری اول و آخر ندارد، مطرح کرده بود.

اشکال دیگری که بر حسینعلی بهاء درباره استفاده از این دو تعبیر برای پیامبران پیش می‌آید این است که تعبیر «اول لا اول» و «آخر لا آخر» برای موجودی به کار می‌رود که فاقد مکان و زمان و قائم بذات است؛ چنان‌که آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه ۳ سوره «حدید» می‌نویسند:

آخر دارد؛ چراکه هر پیامبری در زمان خاصی و طبق شرایط مردم آن زمان و مکان به پیامبری برگزیده شده و به تبلیغ پرداخته است.

حسینعلی بهاء معتقد است: صفات خداوند بر مظاهر او - یعنی پیامبران - قابل اطلاق است. اشکالی که بر این اعتقاد وارد است این است که اگر بتوان صفات خداوند را بر پیامبران او اطلاق کرد بنابراین، صفاتی مانند «احد» و «صمد» نیز باید بر پیامبران قابل اطلاق باشد، در صورتی که تنهای یکتا و بی نیاز و غنی مطلق خداوند متعال است.

همچنان که گذشت حسینعلی بهاء می گوید: اگر منظور از «آخریت»، آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق می آید؟ در این خصوص، باید گفت: اولیت و آخریت یعنی: او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که پس از فنای جهان نیز خواهد بود. بنابراین، آنچه از سخن حسینعلی بهاء در تعبیر «آخریت ملکی» می توان نتیجه گرفت این است که پس از فنا و نابودی جهان، خدا نیز نخواهد بود! بهائیت درباره معجزات حضرت مسیح و زنده شدن اصحاب کهف هم نظراتی دارد:

کتاب *مفروضات* یکی از کتب اعتقادی بهائیت، نوشته عبدالبهاء، به سؤال های اعتقادی زیادی با توجه به عقاید بهائیت جواب داده است. یکی از حضار درباره معجزاتی که از حضرت مسیح روایت شده سوال کرده است که پاسخ عبدالبهاء به اختصار چنین است:

انبیاء مصدر معجزات هستند و هر امر مشکلی و غیرممکنی برای آنان ممکن و جایز است و به قدرتی ماوراء طبیعت، تأثیر در عالم طبیعت می نمایند. اما این معجزات نزد آنان اهمیت ندارد و حتی ذکرش نمی کنند؛

چراکه این معجزات دلیل و حجتی برای حاضرین است، نه غائبین؛ چراکه اگر از حضرت موسی و عیسی آثار عجیبی روایت می شود، از بت ها نیز به نواتر، یعنی به شهادت خلق کثیر، آثار عجیبه روایت شده است. برهن از برهما آثار عجیبه نقل می کند، یهود و نصاری هم از موسی و عیسی. پس باید از کجا بدانیم که کدام راست می گویند؟ چراکه هر کدام در کتاب هایش مذکور است و هر کدام احتمال وقوع و عدم وقوع برای آنها می رود. اگر راست است هر دو باید راست باشد، و اگر دروغ هر دو باید دروغ باشند. اما بزرگ ترین معجزه ای که برای حضرت مسیح می توان عنوان کرد این بود که تنها و بدون سپاه و در نهایت مظلومیت، در مقابل مردم، که مخالف او بودند، مقاومت کرد و جمیع را عاقبت مغلوب نمود، اگرچه ظاهراً مصلوب شد و این بزرگ ترین معجزه است که احتیاجی هم به دیگر برهان نیست... (۴۶)

در خصوص بینا کردن نابینا و زنده کردن مرده توسط حضرت مسیح بهائیت معتقد است: بینا کردن کور و زنده کردن مرده اهمیت ندارد؛ چراکه آن شخص کور خواهد مرد و از جمیع حواس محروم خواهد شد، و اگر جسم مرده زنده شود ثمری ندارد؛ چراکه آن شخص دوباره خواهد مرد.

اگر کوری بینا شود عاقبت نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد، باز کور گردد؛ یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوا محروم شود. لهذا، کوربینا کردن اهمیتی ندارد؛ زیرا این قوه بالمآل مختل گردد. اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد؛ زیرا باز بمیرد... (۴۷)

عبدالبهاء در خصوص زنده شدن مردگان توسط حضرت مسیح و شفا یافتن نابینا به دست ایشان معتقد است: منظور از «زنده شدن» افراد زنده شدن به دین جدید و یافتن حیات روحانی است و منظور از «بینا شدن نابینا» یافتن بصیرت حقیقی است و منظور از

امور خارق‌العاده آموزش‌ناپذیری آنهاست؛ یعنی کاری که برهما یا بودا و یا دیگر مرتاضان انجام می‌دهند در اثر آموزش و تمرین و ریاضت‌کشی و انجام کارهای طاقت‌فرساست، در صورتی که پیامبران از قبل، آموزش و تمرینی ندیده‌اند. در این خصوص، آیت‌الله سبحانی می‌نویسند:

آورندهٔ معجزه بدون سابقهٔ هر نوع آموزش، دست به اعجاز می‌زند، در حالی که انجام یافتن امور خسارالعساده دیگر، نتیجهٔ یک رشته آموزش‌ها و تمرین‌هاست. موسی بن عمران پس از سپری کردن دوران جوانی، راهی مصر شد؛ در نیمه راه به نبوت و رسالت مبعوث گردید و خطاب آمد که ای موسی، عصا را بیفکن. چون افکند ناگهان به صورت اژدها درآمد، به گونه‌ای که خود موسی وحشت کرد. (۴۹)

اما دربارهٔ سرگذشت اصحاب کهف، بهائیت اعتقاد دارد که منظور از «خواب»، خواب جسمانی نبوده، بلکه منظور این است که آن افراد به این جهان دل‌بسته نبودند و به عالم دیگر دل‌بسته بودند. بنابراین، حکم خواب بر ایشان اطلاق می‌شود و آنچه در مدت بسیار طولانی، مثلاً سیصد سال برای خلق میسر می‌شده این افراد در مدت کوتاهی به آن امر دست پیدا می‌کرده‌اند و منظور از «سگ» اصحاب کهف هم شخص امیری بوده که محافظ این افراد از دست شریران بوده است.

آن قوم در نوم جسمانی نبودند، اما خواب غفلت از این سراسر است، و چون آن نفوس از این جهان به کلی منقطع بودند و دل به عالم دیگر بسته بودند حکم نیام حاصل می‌نمودند و رؤیای حقیقی مشاهده می‌کردند، و آنچه در مدت مدیده از برای خلق میسر نمی‌گشت در مدت قلیله از برای ایشان حاصل می‌شد. چون نظر به اهل عالم بنمودی مسلکی را که سسبند و چیزی از سنه

«شناشیدن ناشنوا» نیز یافتن گوش روحانی و ملکوتی. اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد وجود حقیقی است که به حیات ابدیه موفق شدند، و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینایی بصیرت حقیقیه است، و یا آنکه کور بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفق گشت... پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بینا شد، مقصد این است که کور باطن بود و به بصیرت روحانی فائز شد، و یا جاهل بود عالم شد، و یا غافل بود هشیار گشت، و یا ناسوتی بود ملکوتی شد. چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست، لهذا اهمیت دارد، و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی؛ مانند اوهام در ایام معدوده، منتهی گردد؛ مثلاً، اگر چراغ روشن شود بعد خاموش گردد، ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است. این اهمیت دارد. (۴۸)

زنده کردن مرده و شفا دادن نابینا همه معجزاتی هستند که به اذن خدا و توسط حضرت مسیح انجام شده است؛ اما - همان‌گونه که ذکر شد - بهائیت به معجزه به نحوی که پیروان تمام ادیان معتقدند اعتقاد ندارد و دلیلی هم که عبدالبهاء بر ادعایش عنوان می‌کند این است که برهما بیان هم از برهما آثار عجیب نقل کرده‌اند، و اگر معجزه صحت دارد پس باید از برهما هم چنین آثاری را قبول کرد و اگر هم دروغ است هر دو باید دروغ باشند و از هیچ کدام نباید پذیرفت.

ظاهراً دلیل نپذیرفتن معجزه توسط حسینعلی بهاء و پسرش عبدالبهاء این است که اولاً، آنها خودشان فاقد هرگونه معجزه و کرامتی بوده‌اند و اگر هم نسبت معجزه یا کرامتی به آنها داده شود طبق ادعای خودشان، فاقد هرگونه ارزش است!

ثانیاً، یکی از راه‌های شناخت معجزه با دیگر

بهائیان طاهره (قره‌العین)، اولین زنی را که به فرقه باب ایمان آورده است، رجعت حضرت زهرا علیها السلام می‌دانند! جناب طاهره که در نظر بابیان مظهر عفت و عصمت، و در تقوی و طهارت، رجعت فاطمه - صلوات الله علیها - محسوب می‌گردید... (۵۳)

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، به دست می‌آید:

۱. رجعت یکی از عقاید مهم شیعه است و کسانی که به آن اقرار کنند مؤمن حقیقی و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شوند.
۲. رجعت پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در آستانه رستاخیز به وقوع خواهد پیوست.
۳. آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که به طور صریح یا با توجه به روایاتی که از معصومان علیهم السلام رسیده است، رجعت را اثبات می‌کند.
۴. بر اساس آیات قرآن، در گذشته، امت‌ها یا اشخاصی بوده‌اند که به این دنیا بازگشته و سپس از دنیا رفته‌اند.
۵. بر اساس روایات، در رجعت گروهی از پاکان و ناپاکان به این دنیا بازخواهند گشت. پاکان به کمک حضرت مهدی علیه السلام برای برپایی حکومت ایشان خواهند آمد، و از ناپاکان نیز انتقام گرفته خواهد شد.
۶. بهائیت عقیده به رجعت را قبول ندارد و منظور از «رجعت» را «رجعت صفات» می‌دانند که با هیچ‌یک از دلایل عقلی و نقلی و حتی وضع الفاظ برای معانی قابل اثبات نیست. اگر کسی امروز ادعا کند «من بازگشت حسینعلی بهاء هستم» به خاطر شباهت ظاهری با او، چه کسی می‌تواند ادعای او را رد کند و آنها به او نیز باید ایمان بیاورند؛ زیرا رجعت صورت گرفته است.

می‌توانستند طی نمایند، آن نفوس مقدسه در مدت قلیله آن مسافت بعیده را طی نمودند، و اما قسطمیر آن شخص امیری بود که محافظ آن نفوس از تعدیات هر شیر بود. (۵۰)

جای بسی سؤال است که چرا در هیچ‌یک از کتب اعتقادی ادیان گذشته چنین تفسیرهایی به کار نرفته است؟! پس تکلیف آیات روشن و واضح قرآن، که به صراحت به خواب اصحاب کهف و زنده شدن مردگان توسط حضرت مسیح اشاره کرده است، چه می‌شود؟ آیا تفسیرهای سطحی و کم‌عمق توسط حسینعلی بهاء و عبدالبهاء چیزی جزء تفسیر به رأی آیات روشن خداوند است؟!

البته حسینعلی بهاء یا از این فراتر گذاشته و خودش را رجعت مسیح می‌داند؛ چنان‌که در کتاب مبین، خطاب به پاپ مسیحیان می‌گوید:

یا بابا اخرق الاحجاب قدماتی، رب الارباب فی ظل السحاب، ... كذلك یا امر السماء الاعلی، من لدن ربک العزیز الجبار، انه اتی من السماء مرة اخرى، ما اتی اول مرة ایاک، ان تعترض علیه؛ ای پاپ، پرده‌های غفلت را بدر. رب الارباب در سایه ابر آمد... این طور تو را امر می‌کند قلم اعلا از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، که مسیح یک بار دیگر از آسمان آمد؛ چنان‌که در مرتبه اولی از آسمان آمد. بپرهیز از اینکه به او اعتراض کنی. (۵۱)

عبدالبهاء نیز حسینعلی بهاء (بهاء الله) را رجعت حضرت مسیح می‌داند:

در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح، مرقوم نموده بودید که در میان احبباً اختلافست. سبحان الله، بگرات و مرآت از قلم عبدالبهاء جاری و بنص صریح قاطع صادر که مقصود در نبوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد... (۵۲)

۷. بهائیت برای اثبات «رجعت صفاتی» معتقد به اطلاق صفات خداوند بر مظاهر او شده است، در صورتی که صفاتی مانند «اول»، «آخر»، «احد» و «صمد» صفات مخصوص ذات خداوند متعال هستند و بر غیر خداوند قابل اطلاق نیستند.
۸. بهائیت در خصوص نمونه‌هایی از رجعت در گذشته، مانند زنده شدن افراد توسط حضرت مسیح و زنده شدن اصحاب کهف پس از سیصد سال، به تفسیر آیات قرآن پرداخته، و منظور از «زنده شدن» را زنده شدن روحانی و ایمان آوردن به دین جدید می‌دانند.
۹. بهائیت معجزه را دلیل اثبات نبوت نمی‌داند، و اگر هم معجزه را بپذیرد آن را حجتی برای حاضران می‌داند، نه غائبان! البته علت نپذیرفتن معجزه توسط بهائیان این است که پیامبر بهائیان فاقد هرگونه معجزه‌ای بوده است.
۱۰. سیدهاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۷، ص ۵۴.
۱۱. محمدبن حسن حرّ عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان
- ۱۲- سیدهاشم بحرانی، همان، ص ۳۴۰.
- ۱۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۶۰.
- ۱۴- سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۳، ص ۳۱۲.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- حسین شهپیری، همان، ص ۸۱-۸۲، به نقل از: روح المعانی.
- ۱۷- محمدبن علی صدوق، الاعتقادات، ص ۷۴-۷۵.
- ۱۸- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۳، ص ۱۲۱.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- همان، ص ۱۲۳.
- ۲۲- «عبدالبهاء»، پسر حسینعلی بهاء، که پس از او رهبر بهائیان شد.
- ۲۳- عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۰۰.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- «حسینعلی بهاءالله» پایه‌گذار فرقه «بهائیت» که ادعای نبوت کرد.
- ۲۶- ناصر مکارم شیرازی، قرآن حکیم، ص ۱۴.
- ۲۷- حسینعلی بهاء، ايقان، ص ۵۱.
- ۲۸- همان، ص ۵۲.
- ۲۹- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷.
- ۳۰- حسینعلی بهاء، ايقان، ص ۵۲.
- ۳۱- همان، ص ۵۳-۵۴.
- ۳۲- همان، ص ۵۴.
- ۳۳- «علی محمد باب»، بنیان‌گذار فرقه ضالّه «بابی»، متولد اول محرم ۱۲۳۵ق در شیراز که ابتدا ادعای باب (یعنی نایب امام زمان علیه السلام) و سپس ادعای نبوت کرد و به دستور امیرکبیر در تبریز تیرباران شد.
- ۳۴- حسینعلی بهاء، ايقان، ص ۵۵.
- ۳۵- همان.
- ۳۶- همان، ص ۵۶.
- ۳۷- همان، ص ۵۴-۵۵.
- ۳۸- همان، ص ۵۵.
- ۳۹- سیدمحمدابراهیم بروجردی، تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۴.
- ۴۰- حسین بن حسن جرجانی، جلاءالاذهان و جلاءالاحزان، ج ۹، ص ۳۶۴، پاورقی.
- ۴۱- ملّافتح الله کاشانی، خلاصة المنهج، تحقیق ابوالحسن شعرانی، ج ۶، ص ۱۰۸.
- ۴۲- صحیفه سجاده، ترجمه علیرضا رجالی تهرانی، ص ۸۲-۸۳، دعای اول.
- ۴۳- نظامی، کلیات خمسه: مخزن الاسرار، ص ۱۲.
- ۴۴- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۹.
- ۴۵- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۹، ص ۲۹۷.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۲۵، ص ۲۹۴.
- ۲- احمد خاتمی، فرهنگ علم کلام، ص ۱۲۰.
- ۳- در ص ۱۵۸ کتاب بابی‌گری و بهائی‌گری، از محمد محمدی اشتیاردی، به ادعای رجعت مسیح علیه السلام اشاره شده که در قسمتی از مقاله حاضر این ادعا آورده شده است. همچنین در ص ۱۵۹ کتاب مزبور آمده است: «حسینعلی بهاء ادعای رجعت حسینی نیز کرده؛ چنان‌که در الواح او خطاب به آقاجان، کاتب الواح، این مطلب آمده است.»
- ۴- ناصر مکارم شیرازی، قرآن حکیم، همراه با ترجمه و شرح آیات منتخب، ص ۳۸۴.
- ۵- همان.
- ۶- جعفر سبحانی، منشور عقاید امامیه، ص ۲۴۱.
- ۷- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳.
- ۸- حسین شهپیری، رجعت: بازگشت هنگام ظهور، ص ۴۷.
- ۹- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۹-۵۴۸.
- ۱۰- سیدهاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۷، ص ۵۴.
- ۱۱- محمدبن حسن حرّ عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان

- ۴۶- عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۷۷.
 ۴۷- همان، ص ۲۸.
 ۴۸- همان، ص ۶۹.
 ۴۹- جعفر سبحانی، همان، ص ۵۵.
 ۵۰- عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۷۰.
 ۵۱- حسینعلی بهاء، *کتاب مبین*، ص ۴۹.
 ۵۲- عبدالبهاء، *مائده آسمانی*، *مطلب صد و نهم*، ص ۱۴۵.
 ۵۳- شوقی افندی، *قرن بدیع*، *ترجمه نصرالله مودت*، ص ۹۴.
- مکارم شیرازی، ناصر، *قرآن حکیم همراه با ترجمه و شرح آیات منتخب*، قم، نشتا، ۱۳۸۸.
 - مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
 - نظامی، کلیات *خمسه: مخزن الاسرار*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

منابع

- *صحیفه سجادیه*، ترجمه علیرضا رجالی تهرانی، قم، خادم‌الرضا علیه السلام، ۱۳۸۸.
 - بحرانی، سیدهاشم، *البرهان*، مقدمه ابوالحسن عاملی، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۹.
 - بروجردی، سید محمدابراهیم، *تفسیر جامع*، چ ششم، تهران، صدرا، ۱۳۶۶.
 - جرجانی، حسین بن حسن، *جلاءالاذهان و جلاءالاحزان*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
 - حرّ عاملی، محمدبن حسن، *الایقاظ من الهجعة بالبرهان عملی الرجعة*، قم، نوید، ۱۳۶۲.
 - خاتمی، احمد، *فرهنگ علم کلام*، تهران، صبا، ۱۳۷۰.
 - دهخدا، علی‌اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
 - سبحانی، جعفر، *منشور عقاید امامیه*، چ ششم، قم، توحید، ۱۳۸۹.
 - شوقی افندی، *قرن بدیع*، ترجمه نصرالله مودت، چ دوم، بی‌جا، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، ۱۹۹۲م.
 - شه میری، حسین، *رجعت: بازگشت در هنگام ظهور*، چ دوم، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷.
 - صدوق، محمدبن علی، *الاعتقادات*، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۱.
 - طباطبائی، سید محمدحسین، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
 - کاشانی، ملافتح‌الله، *خلاصه المنهج*، تحقیق ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۳.
 - مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ترجمه علی دوانی، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۹.